

پرستار (بحث لغوی و دستوری)*

سید احمد رضا قائم مقامی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

چکیده: در بعضی دستوره‌های فارسی گفته شده است که پرستار صفت فاعلی است که برخلاف قاعده بر روی بن مضارع ساخته شده است، چون می‌دانیم که صفات فاعلی ای که با پسوند «-ار» ساخته می‌شوند بر روی ماده ماضی ساخته شده‌اند (جز بعضی استثنائات در دو ترجمه قدیم قرآن). راه حلی که به نظر دستورنویسان فارسی رسیده این است که مشابهت پرست با بُن‌های ماضی سبب این ساخت خلاف قاعده شده است. این توجیه از نظر هم‌زمانی نادرست نیست، ولی به لحاظ تاریخی در آن تردید است. بعضی فرهنگ‌های ریشه‌شناسی نیز اشتقاق دیگری برای این کلمه حدس زده‌اند که آن نیز با قواعد لغت‌سازی در ایرانی باستان ناسازگار است. در واقع لفظ -parištār*، که از قرن نوزدهم بعضی محققان آن را اصل کلمه پرستار فارسی شمرده‌اند و امروز نیز در بعضی کتاب‌ها تکرار می‌شود، نه وجود دارد و نه ساخت آن مطابق قاعده است، به شرحی که در متن مقاله آمده است. در این مقاله احتمالات مختلف درباره اصل کلمه پرستار و ساخت صرفی آن سنجیده شده و در ضمن آن سعی شده است برخی از دیگر اشتباهات فرهنگ‌های ریشه‌شناسی درباره اشتقاق بعضی کلمات وابسته به پرستار اصلاح شود و توضیحاتی اجمالی درباره ساخت صرفی کلمات ساخته شده با پسوند -far عرضه شود که به نظر نویسنده برای فهم مسئله حائز اهمیت است.

کلیدواژه‌ها: زبان‌های ایرانی، دستور زبان فارسی، صرف، ریشه‌شناسی، پرستار.

مقدمه

می‌دانیم که در فارسی از پسوند -ار و ماده یا بن ماضی اسم مصدر^۱ و صفت فاعلی و مفعولی می‌سازند، مانند گفتار و خریدار و گرفتار و این گسترشی در کاربرد این پسوند نسبت به فارسی میانه است. اینکه در متنی که به نام قرآن قدس معروف شده و به ظن قوی متنی است سیستانی و یک ترجمه قدیم قرآن از سوره مانده از همان نواحی از بن مضارع نیز صفت فاعلی ساخته شده، مانند کُنار به معنی «کُننده»، ظاهراً فقط خاصیت آن دو متن است و آن هم منحصر است به همین کُنار و کلمات مرکب ساخته شده با آن.^۲ در دستورهای فارسی (مثلاً ابوالقاسمی ۱۳۷۵، ص ۳۳۵؛ انوری و گیوی ۱۳۷۴، ص ۲۸۰) نوشته‌اند که پسوند -ار به بن ماضی متصل می‌شود، با یک استثنا و آن پرستار است. توجه آن از نظر بعضی دستوریان (مثلاً سامعی و تفسیری ۱۳۹۳، ص ۱۱۰) ظاهراً این است که پرست شبیه است به بن‌های ماضی و اهل زبان از روی قیاس پرستار را به جای *پرستیدار ساخته‌اند. این توجه به لحاظ غیرتاریخی درست است، اما به لحاظ تاریخی مسلم نیست، چون با آنکه کلماتی مانند خواستار و آراستار (این اخیر در پهلوی) ممکن است مبنای چنین قیاسی واقع شده باشند، از افعالی مانند فرستادن و ایستادن، که بن مضارع و ماضی آن‌ها از نظر صورت به پرست نزدیک‌تر است و هر دو یا یکی از آن‌ها با پرستیدن هم‌ریشه‌اند (← ادامه بحث)، مشتقی با این پسوند در ادوار قدیم ساخته نشده است^۳ و به علاوه، پرستار در همان زبان فارسی میانه نیز به صورت paristār استعمال داشته و بازگرداندن این قیاس به دوره‌ای از تحول زبان فارسی که اشتقاق و اجزای کلمات آن زبان برای اهل زبان احتمالاً معلوم‌تر بوده و بعضی ساخت‌های دیگر ممکن بوده مانع از ساخت آن شود (← ادامه بحث)، گرچه ممتنع

۱. اسم مصدر یا حاصل مصدر یا اسم معنا، هیچ یک البته دقیق نیست، ولی این درمورد غالب اصطلاحات دستوری صادق است. اینجا اسم مصدر ترجیح داده شد. درمورد اصطلاحات ماده و بن آنچه در نظر نویسنده مرجح است ماده است. با این حال، در اینجا از شیوه غالب دستورهای فارسی تبعیت شد و در طی نوشته بن به کار رفت.
۲. فروشار را نیز شمس قیس (تصحیح قزوینی و مدرس رضوی، ۱۳۶۰، ص ۲۲۲) آورده و در فرهنگ‌ها نیز نقل شده، ولی این ساخت نامعمول نیز گویا شاهد دیگری ندارد.
۳. به این نیز باید توجه کرد که بن مضارع افعالی مانند خواستن و آراستن از نظر صورت مشابهتی با بن مضارع پرستیدن ندارد و در قیاس میان افعال، آنها که هر دو بن آنها با هم تشابهی دارد بیشتر در معرض قیاسند (مقصود به وجود آمدن افعالی مانند گشودن و نمودن (به جای گشادن و نمودن) است که به سبب تشابه بن مضارع آنها با بن مضارع سرودن و ستودن (سرای و ستای) قیاساً ساخته شده‌اند). با این حال، این دلیل محکمی نیست و صرف تشابه ممکن است «راننده» اهل زبان به سمت ساخت قیاسی شود. حتی کلمه‌ای مانند دوستار نیز، با آنکه از نظر ساخت به صورت دیگری تحلیل شده، ممکن است مبنای قیاس واقع شده باشد. دوستار احتمالاً بازمانده حالت مفعولی از صفت فاعلی یا اسم فاعل -dauštar است و دوستدار حاصل تحلیل ثانوی است یا حاصل خلط، به شرط آنکه دوست داشتن و دشمن داشتن اصل کهن داشته باشد. در فارسی میانه dōšdār نیز استعمال داشته و آن نیز صورت جعلی ثانوی است و ساخت آن، اگر رأی ما درست باشد، مؤخر است از ساخت دوستار.

نیست، یکسره مسلّم هم نیست و به همین سبب تجدید نظر در اشتقاق (ریشه‌شناسی) و ساخت این کلمه شاید خالی از وجهی نباشد، ولی برای چنین کاری جست‌وجوی بیش‌تر در زبان‌های ایرانی میانه و بحث دقیق‌تر دربارهٔ بعضی کاربردهای پسوند -ار، یا به بیان صحیح‌تر، اصل این پسوند در ایرانی باستان، که tar- باشد، لازم است و چون چنین مباحثی دربارهٔ چنین پسوندهایی در ادوار قدیم زبان‌های ایرانی به زبان فارسی مطرح نشده یا کمتر مطرح شده، مطالب این نوشته تا حدی به بیرون از حدود بحث دربارهٔ کلمهٔ پرستار کشیده خواهد شد و در جزئیات ناگزیر متضمن تصحیح بعضی مشهورات نیز خواهد شد. با این همه، وارد در مباحث پیچیده‌ای که می‌توان در جای دیگر دربارهٔ این پسوند در ایرانی باستان طرح کرد نخواهیم شد.

سابقهٔ استعمال لفظ پرستار و مترادفات آن و بعضی مسائل وابسته

می‌دانیم که در فارسی قدیم پرستار به معنی خدمتکار بوده‌است. این معنی را پرستنده نیز می‌رسانده‌است. در متون پهلوی زردشتی نیز paristār به همین معنی گاهی استعمال داشته‌است. از بعضی شواهد آن، که پرشمار نیست، به اختصار یاد می‌کنیم. در دینکرد پنجم (۳/۱۶؛ آموزگار و تفضلی ۱۳۸۶، ص ۵۸) به معنی خدمتکار به‌کار رفته‌است؛ در مینوی خرد (۳۳/۱۵؛ تفضلی ۱۳۸۵، ص ۳۸) به همان معنی؛ در دادستان دینی (۴/۵۶؛ میرفخرایی ۱۳۹۷، ص ۱۵۰) به همان معنی؛^۱ در گزیده‌های زادسپرم (۱۸/۳۰؛ راشد محصل ۱۳۸۵، ص ۸۱، ۲۲۷) تقریباً به همان معنی. قطعاً با جست‌وجوی بیشتر شواهد دیگر نیز می‌توان یافت، ولی احتمال باید داد که این شواهد بسیار نیست و به‌علاوه چندان کهن نیز نیست؛ علی‌الخصوص باید توجه داشت که در متون مانوی، که غالباً کهن‌تر از متون زردشتی‌اند، این کلمه استعمال ندارد یا در متون موجود شاهدی از آن به دست نیست. قرینهٔ دیگری نیز هست که شاید از آن نیز بتوان استنباط کرد که استعمال این لفظ سابقهٔ قدیم نداشته و آن این است که paristīdār، یعنی صفت فاعلی مطابق قاعده از این فعل، نیز لااقل یک بار در دینکرد سوم (صوری ۱۳۹۰، ص ۴۱-۳۹) به‌کار رفته‌است. با این حال، چون این کلمه نیز پرکاربرد نیست، ابهام مسئله به‌جا می‌ماند.

کلمهٔ دیگر به این معنی و از این ریشه paristag است که صفت فاعلی است از مصدر paristīdan (مثلاً در کارنامهٔ اردشیر بابکان؛ فره‌وشی ۱۳۷۸، ص ۸۱-۸۲؛ قس مکنزی ۱۳۷۹، ص

۱. تصور مترجم متن که این کلمه در اینجا به معنی «خادم آتشکده» است متأسفانه نادرست است.

۱۲۰). این کلمه معنی «پرستنده» نیز دارد (قس paristagīh به معنی «خدمت» و «پرستش») و مخصوصاً در ترکیباتی مانند hu-paristag و yazdān-paristag و dēw-paristag وارد شده است (مثلاً ← آموزگار و تفضلی ۱۳۸۶، ذیل هر کلمه در واژه‌نامه کتاب). بازمانده آن در فارسی پرسته است به معنی «بنده» (← رواقی ۱۳۸۱، ص ۹۰).^۱

در کتیبه شاپور اول در کعبه زردشت (سطر ۲۳ فارسی میانه، سطر ۲۷ پهلوی اشکانی) یک عنوان paristagbad و parištāgbad هست که به خلاف آنچه در لغت‌نامه کتیبه‌های پهلوی و پهلوی اشکانی فیلیپ ژینیو (Gignoux 1972, p. 31, 61) آمده و به صورت fristagbed خوانده شده و به «رئیس سفیران» (از مصدر فرستادن) معنی شده، به معنی «رئیس خادمان» است و این چیزی است که بعضی محققان، از جمله اسوالد سمرنی (Szemerényi 1975, p. 361, n. 187)، به درستی به آن توجه داده‌اند^۲ و چنانکه فیلیپ هویزه (Huysse 1999, p. 2/167) گفته، معنی آن باید چیزی مانند spaskaped ارمنی باشد و صاحب این عنوان وظیفه‌ای مانند صاحب آن عنوان دخیل در زبان ارمنی داشته است، یعنی رئیس خادمان.

این paristag، اگر به جهت غیرتاریخی در نظر گرفته شود، پیداست که با اتصال پسوند -ag، که از کارکردهای آن ساختن صفت فاعلی است (مانند snāsag به معنی «شناسا»)، از بن مضارع -parist به معنی «خدمت کردن» و «پرستیدن» ساخته شده است.^۳ این بن مضارع قاعداً بایست مشتق باشد از -pari-hišta* در ایرانی باستان.^۴ کارل زالمان (Saleman

۱. در لغت‌نامه (ذیل لغت) از فرهنگ‌های دیگر معنی آن را «پرستیده»، «خدمتکار»، «پرستنده» نقل کرده‌اند. معنای اول ظاهراً شاهدهی ندارد. از یک بیت کسایی نیز استنباط کرده‌اند که یک معنی لفظ «پرستش» است:
ای آنکه تو را پیشه پرستیدن مخلوق

چون خویشتی را چه بری پیش (لغت‌نامه: پیش) پرسته؟

پیداست که به جای پیش در لغت‌نامه همان پیش درست است و این را جناسی که شاعر با پیشه ساخته معلوم می‌کند (این صورت درست را پیش‌تر محققانی که اشعار کسایی را نشر کرده‌اند گوشزد نموده‌اند). با این حال، معنی «پرستش» نیز مسلم نیست. احتمالاً بتوان پرسته را منادا خواند و همان معنی بنده را از آن دریافت.

۲. هارناک (Harnack 1970, p. 546)، با آنکه کلمه را به «رئیس خادمان» معنی کرده، آن را مشتق از فرستادن دانسته است! مقایسه شود با am-parišt و am-barišt ارمنی به معنی «نادرستکار، ناپرهیزگار» (با حرف نفی) در برابر bare-parišt در آن زبان به معنی «پرهیزگار» و bare-pašt-el به معنی «پرهیزگاری پیشه کردن؛ خدای پرستیدن» و paštaun و paštem در آن زبان (از اصل -parištamna* ایرانی باستان) به معنی «پرستیدن» و «پرستش» (Nyberg, 1974, p. 151; Szemerényi, loc. cit.)

۳. معادل این بن مضارع در پهلوی اشکانی بایست -parišt باشد، ولی در متون موجود شاهد متقنی ندارد. انریکو مورانو (Morano 2000, p. 404) در یک عبارت این فعل را بازسازی کرده است و گفته است مؤید وجود این فعل در پهلوی اشکانی وجود چندین کلمه دخیل از پهلوی اشکانی در ارمنی است (← یادداشت قبل).

۴. در واقع راهی جز قبول این نیست، چون -pari-štā*، که بعضی به آن قائلند، مستلزم فرض یک ماده ریشه‌ای (root-stem) در ایرانی باستان است که وجود ندارد. در سنسکریت (← مثلاً Scarlata 1999, 650) البته یک

1895-1901, p. 302) گفته‌است که *parist-* یک ماده جعلی است که از روی صفت فاعلی **parist* (یعنی بازمانده حالت فاعلی مفرد از صفت **parištar* در ایرانی باستان که بنا بر قاعده *parištā* می‌شود) ساخته شده و بازمانده صرف دیگر آن، یعنی صرف مفعولی مفرد، در فارسی میانه بنا بر قاعده *paristār* و در فارسی پرستار است. مانند این را پاول هرن (Horn 1898-1901, p. 124) نیز به قید احتمال گفته‌است^۱ و آن را با *artēštār* سنجیده‌است از اصل *raθaēštar-* اوستایی (به این موضوع باز خواهیم گشت)^۲.

بن ماضی این فعل در فارسی میانه، مطابق انتظار، می‌بایست *paristād* باشد، ولی از آن ظاهراً هیچ شاهی به دست نیست. علت حذف و جای سپردن آن به *paristīd* قیاس آن با افعال جعلی ای است که به *-īd* ختم می‌شده‌اند. به عبارت دیگر، چون ساخت افعال جعلی با پسوند *-ād* در پهلوی اشکانی رایج است و در فارسی میانه کم‌کاربرد و به جای آن در فارسی میانه پسوند *-īd* پرکاربرد است، *-ād*، که در این فعل به خطا پسوند سازنده فعل جعلی تلقی شده، جا به پسوند پرکاربردتر داده‌است. با این حال، *pršt't* و *pršt't* سغدی (از **pari-štāta-*) صورت قدیم‌تر بن ماضی این فعل را معلوم می‌کند و معلوم می‌کند که *paristīd* فارسی میانه و پرستید فارسی یک صورت جعلی قیاسی ثانوی است که بر روی بن مضارع ساخته شده‌است.^۳ بن مضارع این فعل در سغدی *pršt'y* و *pšt'y* است (از اصل

صفت و اسم از این پیشوند و ریشه به صورت *parištā-* به معنی «مانع» و «آنچه دور چیزی می‌ایستد یا قرار می‌گیرد» وجود دارد که ارتباطی با بن فعل ندارد.

۱. والتر هنینگ (Henning 1933, p. 194-195) نیز گفته زالمان و هرن را تکرار کرده‌است. این رأی نادرست است.
 ۲. هرن (همان جا) فرستادن را نیز از همین ریشه *stā-* مشتق دانسته، ولی زالمان (همان جا) به او ایراد کرده و فرستادن را مشتق از *far-iš-* شمرده‌است. جانی چئونگ (Cheung 2007, p. 358, 360) رأی هرن را تکرار کرده‌است. اینکه *pra-sthā-* در سنسکریت و *fra-stā-* در فارسی باستان معنی «فرستادن» دارد البته ممکن است مؤید این اشتقاق باشد، ولی *š* در صورت پهلوی اشکانی و سغدی این فعل و احتمالاً کسره فرستادن در فارسی مانع از پذیرفتن این رأی است و تکرار آن به این صورت در کتاب چئونگ جایز نبوده‌است (با این حال ← یادداشت بعد). این معنی فعل *fra-stā-* در فارسی باستان (*frāstāyam*: ایستانیدم < روانه کردم) در واقع تحولی است در معنی سببی این فعل، در تقابل با معنای «روانه شدن» بن مضارع غیر سببی این فعل. به عبارت دیگر، این معنی در واقع حاصل تقابل دو بن مضارع *fra-stāya-* و *fra-hišta-* است.

۳. با این حال، علت حذف زود هنگام آن از زبان فارسی میانه مسأله است. آیا ممکن است یک صفت مفعولی کهن بر روی ریشه ضعیف فعل *stā-* (یعنی *st-*) در ایرانی میانه غربی باقی مانده باشد (قس صفت مفعولی *stā-* در اوستا که بارتولومه (Bartholomae 1904: 1588) آورده، از اصل **sth^ata-* متأسفانه جای کاربرد آن در اوستا معلوم نویسنده نشد). اگر چنین باشد، یک بن ماضی فعل پرستیدن در فارسی میانه متقدم **parist-* می‌شده‌است (درست مانند بن مضارع). اما این احتمالی دور است. اگر این احتمال درست آید و از *paristār* نیز در فارسی میانه شواهد قدیم به دست آید، ساخت اصلی پرستار روشن می‌شود.

غیر از پرستیدن که جعلی است، از ایستادن نیز دو صورت جعلی ایستیدن و ایستایستن در فارسی کاربرد داشته‌است (← لغت‌نامه، و رواقی، ۱۳۸۱، ص ۳۸). فرستادن و فرستیدن، اگر اشتقاق آنها را از *fra-iš-* بدانیم، هر

**pari-štāya-*) و این بازمانده بن مضارع سببی این کلمه است که در اوستایی و فارسی باستان و ودایی نیز استعمال داشته، ولی در فارسی تا آنجا که می‌دانیم، چیزی از آن بازمانده است (مع‌هذا ← یادداشت ۱۰ و ۱۱ و ادامه بحث؛ درباره کلمات سغدی ← قریب ۱۳۷۴، ص ۲۹۰، ۳۰۲).

پیش از بحث دقیق‌تر درباره اشتقاق پرستار، مناسب است درباره معنی فعل پرستیدن نیز مطلبی گفته شود. مشهور است که *pari+stā-* یعنی «دور چیزی ایستادن» و مجازاً «خدمت کردن». این معنی نادرست نیست و استعمال *pari+sthā-* در سنسکریت ودایی نیز مؤید آن است. ولی این ریشه با این پیشوند در سنسکریت ودایی معنی دیگری نیز دارد و آن «دور نگه داشتن خود یا دیگری از چیزی و بازداشتن و مانع شدن» است (مثلاً ← Grassmann 1964, p. 1598) و آن معنایی هم که در اوستا استعمال دارد همین است (Bartholomae 1904, col. 1603; Kotwal and Kreyenbroek 2003, p. 36, 60). بنابراین، احتمال دیگر این است که همین معنی اخیر به «مراقبت کردن» و سپس «خدمت کردن» تحول یافته باشد و اگر چنین باشد، این دو معنی با دو معنی لفظ پرهیز قابل مقایسه است.^۱

گفتیم که زالمان و هرن به یک **pari-štar-* در ایرانی باستان قائلند که *paristār* پهلوی و پرستار فارسی را مشتق از حالت مفعولی مفرد آن می‌دانند و آن را با *raθaēštar* اوستایی به معنی جنگجو (لفظاً «ایستاده در گردونه») مقایسه کرده‌اند.^۲ این مقایسه مستلزم این فرض است که جزء دوم این کلمه بر اثر حذف به قرینه یا حذف هجای مشابه (*haplology*) مشتق از یک صورت قدیم‌تر **sthātar-* باشد یا حاصل تحول **sthā-ter-*، و این صورت دوم چیزی است که بارتولومه (Bartholomae 1904, col. 1506) به آن تصریح کرده است و در واقع حذف مصوت کوتاه و ادغام دو صامت یکسان را موجب چنین تحولی شمرده است

دو جعلی‌اند، ولی احتمال دیگر، و در واقع احتمال درست‌تر و معقول‌تر، این است که فرستاد بازمانده **fra-stāta-* باشد و به عبارت دیگر، *fra-stā-* به معنی «فرستادن» و *fra-iš-* به همان معنی با هم خلط شده باشند و بنابراین، تا اندازه‌ای می‌توان رأی هرن را اعاده کرد (← یادداشت قبل؛ تبدیل *št* ایرانی باستان به *st* فارسی میانه از نظر دور نماند). به واسطه همین خلط است که می‌توان نبود بن مضارع **frēš-* (از اصل **fra-išya-*) را در فارسی میانه توجه کرد (بن مضارع این فعل در فارسی میانه بنا بر مشهور *frēst-* است، ولی با توجه به آنچه گفته شد *frist-* یا *frast-* یا *frēst-* نیز ممکن است؛ به تبدیل گاه به گاه فتحه به کسره پیش از صفیری‌ها در فارسی میانه توجه شود). اینکه *frēst-* را حاصل اشتقاق معکوس از روی صفت مفعولی جعلی (*frēstād* یا *frēstīd*؛ اگر ریشه *iš-* باشد، *frēstād* نیز ناگزیر جعلی است) یا بازمانده صفت مفعولی باستانی (!) بدانیم، به نظر نویسنده حاضر باطل است. اگر نویسنده در جای دیگر نظر دیگری اظهار داشته، این جا از آن بازمی‌گردد.

۱. مخصوصاً توجه شود به استعمال این لفظ پرهیز در مورد نگهداری آتش در متون زردشتی. درباره اشتقاق پرهیز هنوز ابهاماتی هست. شاید این مقایسه معنایی در یافتن اشتقاق درست آن به کار آید.

۲. این رأی زالمان و هرن نیز در بعضی نوشته‌های فارسی تکرار شده است.

(بارتولومه ریشه ضعیف را مبنای تحلیل خود قرار داده است). این رأی بارتولومه، با آنکه در بعضی نوشته‌های فارسی تکرار شده، نادرست است و نادرستی آن را از سال‌ها قبل محققانی مانند یاکوب واکرناگل و امیل بنونیست نشان داده‌اند و محققان بعدی پذیرفته‌اند (← Kellens 1974, p. 231ff). در واقع، از بین دو لغت -raθaēštār- و -raθaēštā- که در اوستا به معنی لفظی «در گردونه ایستاده» و اصطلاحی «جنگجو» استعمال دارند، کلمه دوم اصل است و کلمه اول حاصل تحلیل ثانوی است. یک قرابت معنایی و محرک دستوری باعث این تحلیل ثانوی اهل زبان شده است و در آن محرک دستوری نیز در واقع یک محرک معنایی هست، و آن اینکه کلماتی را که به پسوند -tar- (سازنده اسم فاعل) ختم می‌شوند برای بیان معنی فاعلیت و کنندگی مناسب‌تر از ریشه فعل (در این جا -stā-) تشخیص داده‌اند. واکرناگل (Wackernagel 1929, p. 198) در مورد این تحلیل ثانوی یا انتقال از اسم فاعلی که به ریشه ختم می‌شود (تقریباً قابل مقایسه با کلماتی مثل کتاب‌فروش در فارسی) به اسم فاعلی که به پسوند -tar- ختم می‌شود، -savyeštār- را به‌عنوان مثال ذکر کرده، به معنی «آنکه در گردونه در سمت چپ می‌ایستد»، که صورت کهن‌تر آن -savya-sthā- است، و در مورد -raθaēštār- (توجه باید داشت که در در ودایی -ratheštār-* وجود ندارد و آنچه هست همان صورت کهن‌تر است که -ratheštā- باشد) علت را در کلماتی با معنی نزدیک، مانند -sthātār- («گردونه‌ران») و -yātar- (به همان معنی) می‌جوید. بنونیست (Benveniste 1969, p. 286) نیز توجه داده است که ممکن نیست -star^o اسم فاعل از ریشه -stā- باشد و از ریشه‌های لازم، مانند -stā-، به واسطه اتصال پسوند -tar- اسم فاعل ساخته نشده است. با آنکه از این مباحث به دست می‌آید که -pari-štār-* فرضی را باید کنار بگذاریم، قسمت اخیر از گفته بنونیست نیازمند قدری اصلاح است، چون با آنکه پسوند -tar- به‌ندرت به افعالی که اصطلاحاً ایستا (stative) هستند متصل شده، باز شواهد اندکی از آن می‌توان یافت و یکی از قضا همین -sthā-tār- است به معنی لفظی «بی‌حرکت» و «ثابت» و «ایستاده» که در کنار اسم ریشه‌ای (root-noun) -sthā- در ودایی کاربرد دارد (← Tichy 1995, p. 32). با این حال، از همین جا، یعنی از روی درجه ریشه این کلمه، نیز باید استنباط کرد که -star^o در ایرانی باستان اسم فاعل ساخته‌شده با پسوند -tar- از ریشه -stā- نیست.^۱

۱. ساخت اسم فاعل به واسطه اتصال پسوند -tar- و -itar- به ریشه ضعیف در ودایی اندک و به احتمال قوی بر اثر قیاس با بن‌های مضارع یا دیگر مشتقات آن ریشه، مخصوصاً اسم مصدرهای ساخته‌شده با -ti- یا صفات ساخته‌شده با -tā- است، به این معنی که این ساخت‌ها الگوی ساخت‌های «جدید» اسم فاعل‌ها شده‌اند، مانند -mr̥dhitār- به معنی «مهربان، شفیق»، که صورت جدیدتر -marḍitar- است (قس بن مضارع -mr̥dā- و -mr̥dya-). با آنکه ساخت

از آنچه گذشت می‌توان فعلاً به بعضی نتایج رسید: (۱) اشتقاق پرستار فارسی و *paristār* پهلوی از **parištar* فرضی نادرست است و چنین لغتی وجود نداشته‌است؛ (۲) *paristār* پهلوی لغتی است نسبتاً متأخر و در متون قدیم‌تر فارسی میانه نیست و در متون بازمانده از پهلوی اشکانی نیز اصلاً وجود ندارد؛ (۳) *paristīdār*، که صفت فاعلی مطابق قاعده از بن ماضی *paristīdan* است، ممکن است صورت قدیم‌تر این *paristār* باشد بر اثر حذف به قرینه. به عبارت دیگر، هجای مشابه در **paristītār*، که خود صورت قدیم‌تر *paristīdār* است، حذف شده‌است؛ (۴) ممکن است احتمال سوم درست نباشد و اهل زبان حقیقتاً در یک دوره متأخر به سبب مشابهت *parist-* با بن‌های ماضی *psōndār-* را به اشتباه به بن مضارع افزوده باشند، و این همان است که بعضی دستوریان فارسی می‌گویند؛ (۵) ممکن است احتمال سوم به لحاظ تاریخی درست باشد، ولی اهل زبان در حدود اواخر دوره ساسانی کلمه را طور دیگری در ذهن خود تحلیل کرده باشند و تصور کرده باشند که گویی مشتق است از *parist* و *psōndār-*؛ (۶) یک اسم فاعل **pari-štātār* در ایرانی باستان وجود می‌داشته (بر روی درجه‌ای از کلمه که مطابق قاعده است) که صرف مفعولی مفرد آن **parištātāram* می‌شده و این بر اثر حذف به قرینه تبدیل به *paristār* شده‌است. فرض چنان کلمه‌ای ناممکن نیست، ولی از *paristār* در فارسی میانه ظاهراً شاهد قدیم به دست نیست و تا مؤید دیگری برای این فرض پیدا نشود یا شواهد کهنی از این لغت در فارسی میانه متقدم به دست نیاید، بهتر است کنار گذاشته شود، گرچه — تأکید کنیم — فرض آن به کلی نادرست نیست.

با این همه، در کتیبه‌های ساسانی یک کلمه *hwprst'y* یا *hwplst'y* هم هست که ممکن است باعث پیچیده‌تر شدن مسأله شود. این کلمه در چند عبارت مشابه به کار رفته‌است. در کتیبه‌های کردیر (نقش رجب، سطر دوم؛ نقش رستم، سطر اول؛ کعبه زردشت، سطر اول)،

اسم فاعل به واسطه اتصال *psōnd tar-* به ریشه ضعیف بی‌سابقه نیست و در یونانی و لاتین نیز شواهدی دارد (در آن زبان‌ها *-tor* و *-ter*) و در ایرانی باستان شواهد آن بیش از شواهد ودایی است، باز باید توجه داشت که در ایرانی نیز این شواهد از متون جدیدترند و احتمالاً تحت تأثیر بن‌ها و مشتقات فعلی ساخته شده‌اند، مانند *vitar-* به معنی «تعقیب‌کننده» (قس بن مضارع *-vya*)، *āfrītar-* «آفرین‌کننده» (قس بن مضارع *-āffrīnā*)، *ābrtar-* (احتمالاً تحت تأثیر کلمه کناری آن در جمله‌ای که مورد استشهاد بوده‌است، یعنی *nībrθa-* در پشت ۱۷/۱۴)، *frabr̥tar-*، که مرتبه‌ای است از روحانیون، احتمالاً تحت تأثیر *ābr̥t-*، که آن نیز مرتبه‌ای است از روحانیون. کلمه *burdār* پهلوی و بُردار فارسی، که بعضی محققان آن را دلیل گرفته‌اند بر کهنگی ساخت *frabr̥tar-* (de Vaan 2003, p. 585)، دلیل نیست و درجه ضعیف بُردار و مردار و خریدار و جز اینها، چنانکه می‌دانیم، خصوصیت ساخت این کلمات در فارسی میانه تحت تأثیر صفات مفعولی است و بنابراین، خصوصیتی است ثانوی و متأخر. رأی تیشی (Tichy 1995, p. 45) در این جا درست‌تر است. درباره درجه ریشه در هنگام اتصال به *psōnd tar-* ←
Debrunner 1954, p. 673-674; Tichy 1995, p. 43ff.

گوینده می‌گوید که نسبت به شاه یا نسبت به ایزدان (این اخیر در نقش رجب) hwplst'y بوده است که آن را ظاهراً باید چنین خواند: huparistā ud hukāmag. فیلیپ ژینیو در ترجمه و شرح این کتیبه‌ها (Gignoux 1991, p. 37) جزء دوم کلمه مورد بحث را paristā خوانده (بدون y)، مشتق از paristādan (که فرض آن نادرست نیست؛ ← صفحات قبل) و آن را به «خادم خوب» ترجمه کرده و گفته است که آنچه خود (Gignoux 1972, p. 24) و دیوید مکنزی (Mackenzie 1982, p. 297) گفته‌اند، و کلمه را به «پرستنده» ترجمه کرده‌اند، درست نیست. مکنزی در جای دیگر (Mackenzie 1989, p. 54, 57) نیز همین معنای «پرستنده» را آورده و کلمه را او نیز huparistā خوانده است. بنابراین، از نظر این محققان y پایانی این کلمه در زمره آن «ی»های پایان کلمه در کتیبه‌ها به شمار آمده که خصوصیتی خطی را می‌نماید و مابازایی در تلفظ ندارد. hwprst'try، که صورت تفصیلی این صفت است و دو بار در کتیبه‌های ساسانی (نقش رجب، سطر دهم؛ کتیبه شاپور در کعبه زردشت، سطر سی و پنجم) به کار رفته مؤید این تلفظ است. اما شاید بتوان احتمال داد که این y جزء اصلی کلمه باشد یا به هر صورت منشأی در اشتقاق اصلی کلمه داشته باشد. میخائیل باک (Back 1978, p. 221) صورت این کلمه در ایرانی باستان را چنین بازسازی کرده است: *hu-pari-štā-(ya-?) یا *hu-pari-štā-(van-?). و این را می‌توان مبنای بحثی قرار داد که در سطور آینده می‌آید.

ابتدا باید دید کدام احتمال به صواب نزدیک‌تر است. ممکن است تصور شود که این کلمه مرکب از hu- و بن مضارع از pari-štā- است. ^۱ ولی ā یا āy پایانی در این صورت توجیهی پیدا نمی‌کند، چون درست است که ریشه این کلمه در ایرانی باستان به ā- ختم می‌شود، ولی این ā- پایانی در تحول کلمات حذف شده است. ^۲ بنابراین، به نظر می‌رسد که در ایرانی باستان باید به دنبال کلمه‌ای گشت که بعد از ریشه štā- پسوندی می‌داشته است، همچنین به این سبب که پسوند āy- در فارسی میانه بسیار کم کاربرد بوده است و به نظر

۱. در متون مانوی و پهلوی کلماتی مانند hu-pattāw («صبور، بسیار بردبار») و hu-pādixšāy («پادشاه خوب») هست که اولی از hu- و بن مضارع فعل ساخته شده و به جهت مقایسه ممکن است به کار آید.
 ۲. چند کلمه از اوستا را به جهت مقایسه ذکر می‌کنیم (← Kellens 1974, p. 221, 228-230): antaraštā- به معنی «آنچه در میان دو چیز ایستاده»، armaēšta- به معنی «راکد (صفت آب)» (در پهلوی armēšt)، upastā- به معنی «یاری، پشتیبانی» (در فارسی میانه abest؛ قس upa-sthā- در سنسکریت و اوستام فارسی از upa-stāna، مانند پدان و پنم، بان و بام، وهران و بهرام و جز اینها)، paiti-štā- به معنی «پناه» (قس pratiṣṭhā- در سنسکریت و فعل prati+stha- به همان معنی، و مقایسه شود با paiti-štāna- به معنی «مقام، مسکن» و فعل paiti+sta- به معنی «ماندن» و «در برابر چیزی ایستادن» که padist پهلوی و پدست و پدس فارسی به معنی «تهدید» و «وعید» ممکن است مشتق از این معنی آن باشد. درباره اشتقاق پدست آراء دیگری هم هست).

نمی‌رسد در ساخت این کلمه بتوان به دنبال این پسوند گشت (درمورد پسوند ← دورکین مایسترانست که دو شاهد آورده‌است: *zīwāy* به معنی «زنده» و *agāmāy* که قید است به معنای «کرها»؛ Durkin-Melsterernst, 2014, p. 164). برای یافتن اصل جزء پایانی کلمه *huparistāy* دو احتمال باک (← سطور قبل) احتمالاتی معقول است. اما ابتدا شاید بتوان از بین دو صورت *huparistāy* و *huparistā* یکی را بر دیگری برتری داد. آنچه مشهور است این است که *y* در این کلمه و کلمات مشابه ناملفوظ است و در واقع استدلال محققان این است که مصوت مرکب *āi* و *āu* در پایان کلمه در فارسی میانه غالباً از میان رفته (کلماتی مانند *nāw* و *gāw* استثنا است؛ ← Henning 1958, p. 90) و کلماتی که در پهلوی اشکانی در پایان *āw* دارند، در فارسی میانه به *ā* پایان می‌یافته‌اند و اگر گاهی بعضی کلمات مانند *xwadāy* و *pādixšāy* و جز آن‌ها در متون متأخر نیز به *āy* ختم می‌شوند، این *y* در واقع صامت میانجی است که در هنگام اضافه یا اتصال به پسوند به کلمه افزوده می‌شده و سپس در غیر حالت اضافه و بسیط نیز در بعضی کلمات به کار رفته و جزء اصلی کلمه تلقی شده‌است (مثلاً *xwadāy* بر روی *xwadāyīh* ساخته شده‌است بر اثر اشتقاق معکوس، یا حاصل مضاف واقع شدن آن است). مخصوصاً هنینگ به نفع این معنی استدلال کرده‌است (Henning 1958, p. 68) و محققان دیگر نیز از او پیروی کرده‌اند یا به همین نحو استدلال نموده‌اند (مثلاً ← Back 1978, p. 53-55, 69-70). هنینگ فی‌المثل *rt'y* را *ardā* خوانده، ولی هم او *p'thš'y* را *pādixšāy* خوانده‌است، زیرا صفت تفضیلی از آن *p'thš'dtly* است.^۱ هویزه (Huyse 2003, p. 38, 82-83) نیز، با آنکه کلمات دیگر مختوم به *y* را در کتیبه‌ها مختوم به *ā* خوانده، در مورد *p'thš'y* و *hwt'y* مردد است. حال باید پرسید که آیا احتمال دارد تلفظ دوگانه بعضی کلمات مختوم به *āy*- از همان زمان نگارش کتیبه‌های ساسانی شواهدی داشته باشد و به استناد استعمال *huparistātar* در دو کتیبه (← سطور قبل) نتوان صورت *huparistāy* را به کلی کنار نهاد و *y* را در آن خصوصیت کتابت شمرد؟^۲ به طور مثال، آیا می‌توان از دوگانگی املا *gl'tly* («ارجمندتر»)، که صفت تفضیلی از *glady* («ارجمند») است، احتمال داد که هر دو تلفظ آن وجود داشته و در کلمات مشتقی مانند صفت تفضیلی تمایلی به حذف *y* از پایان این کلمات به وجود آمده بوده‌است؟ جواب محققان به این سؤال منفی

۱. هنینگ (همان جا) یک احتمال دیگر هم داده و آن اینکه *ardāyīh* به یک *ardāwīh* کهن‌تر بازگردد، یعنی با حذف *w* و اضافه شدن یک *y* میانجی به کلمه. آنچه مؤید این فرض است این است که در متون مانوی *ardāw* صفت است و *ardāy* وجود ندارد، ولی اسم از آن *ardāyīh* است.

۲. درباره این *y* که در پایان بعضی کلمات نوشته می‌شده ولی ملفوظ نبوده و درباره منشأ آن بسیار بحث کرده‌اند؛ ← Huyse 2003.

است، ولی به اعتبار کلماتی مانند *pādixšāy* و *xwadāy*، که در متون متأخرتر نیز همچنان کاربرد دارند و *y* در آن‌ها به هر حال بی‌اصل هم نیست (به ترتیب از اصل **pati-xšāya* و بنا بر یک احتمال **x^vatāvya*)^۱، شاید بهتر باشد که فی‌المثل تلفظ *agrāy* را در کتیبه‌ها به کلی به کنار ننهیم و همان تلفظ دوگانه‌ای را که بعضی محققان برای *p^ʰthš^ʷy* قائل شده‌اند، برای کلماتی مانند *gr^ʷy* نیز قائل شویم. علی‌الخصوص باید توجه کرد که در پهلوی اشکانی معادل این کلمه *agrāw* است و تقابل *āw* و *āy* در دو گویش اشکانی و ساسانی (ولو آنکه علت این تقابل همان باشد که محققان گفته‌اند و در سطور قبل گذشت)^۲ تا حدی مؤید تلفظ *y* در پایان *glady* باشد، به این معنی که بتوان بعضی از این کلمات را به احتمال ضعیف‌تر دوگانه تلفظ کرد.

بازگردیم به دو اشتقاقی که باک حدس زده‌است.^۳ وجود کلماتی مانند *upa-stāya* به معنی «حاضر و ملازم» و *upa-stāyaka* به معنی «خادم» و *upa-stāyuka* به معنایی نزدیک به این دو (← Debrunner 1954, p. 480; Monier-Williams 1899, p. 211) و به طور کلی کاربرد *stāya* به معنی «ایستاده، ایستنده» در جزء دوم ترکیبات در زبان سنسکریت مؤید حدس اول باک است. از طرف دیگر، کاربرد *sthāvan* به همان معنی در جزء دوم ترکیبات (مثلاً *prasthāvan* به معنی «در پیش ایستاده» و *sasthāvan* به معنی «با هم ایستاده») حدس دوم باک را نیز قابل توجه می‌سازد (درباره این کلمات سنسکریت ← Debrunner 1954, p. 657-658; Scarlata 1999, p. 895).^۴ بنابراین، فرض **parištāya* یا **parištāvan* در ایرانی باستان به معنی «خادم» هیچ خلاف تحولات آوایی و معنایی نیست.

با این همه، شاهد دیگری هم هست که مسأله را مبهم‌تر می‌کند. در سطر بیست‌وهشتم از کتیبه نرسی در پایکولی نیز بنا بر نظر بعضی کلمه *hwprst^ʷy* به کار رفته است و در واقع ارنست هرتسفلد آن بخش کتیبه را چنین خوانده است و در بعضی آثار بعدی ثبت شده است (← Gignoux 1972, p. 24). آن عبارت را هلموت هومباخ و پرودز اکتار شروو بعدها *W*

۱. اگر هم این اشتقاق درست باشد، اشتقاق دیگر را نباید کنار گذاشت، یعنی **x^vatāvan* و خلط آن در فارسی میانه با **x^vadāta*. توجه شود که در متن‌های پهلوی ترجمه‌شده از اوستا، *xwadāy* در ترجمه *x^vadāta* اوستایی آمده است.

۲. مقصود تقابل کلماتی مانند *srāy*- و *srāw*- (بن مضارع از سرودن) و *jāyēdan* و *jāwēdan* (جاویدن) است.
۳. با آنکه پیشوند *pari*- با ریشه *stav*- به معنی «ستودن» نیز کاربرد داشته (← Monier-Williams 1899, p. 603) و به لحاظ معنایی و آوایی نیز اشتقاق *huparistā^v* از این ریشه ناممکن نیست، به نظر نویسنده حاضر همان ریشه *stā*- مرجح است.

۴. پسوند *-va* نیز گاه کاربردی مانند پسوند *-van* دارد، مانند *ništāhāva* به معنی «قاطع» (← Debrunner 1954, p. 868).

و (Humbach-Skjærvø 1978-1983, vol. 3/1, p. 47; 3/2, p. 76) خوانده‌اند *prst'y YBLWNd* بنابراین، کلمه مورد بحث ما در این کتیبه وجود ندارد. اما *paristā* را (چنین است ضبط آنان) شروو در تعلیقات خود به «پرستش» معنی کرده و عبارت را به «و پرستش بردند»، و آن را با نماز بردن و سجده بردن فارسی مقایسه کرده‌است. از این جا، *huparistā* (چنین است ضبط او) را نیز ترکیبی ملکی شمرده، لفظاً به معنی «دارای پرستش خوب»، یعنی «آنکه خوب پرستش می‌کند». اگر چنین باشد، پسوند این کلمه *-van* نخواهد بود، ولی پسوند *-ya*، چون اسم نیز می‌ساخته، ناممکن نیست. احتمال دیگر آن است که آن را از ریشه *stav-* به معنی «ستودن» بدانیم (احتمال اینکه کلمه پسوندی نداشته باشد در صفحات قبل نفی شد). از جهت نوع ترکیب البته یک احتمال دیگر این است که ترکیب وصفی باشد، نه ملکی، مانند *hu-pādxšāy* سابق‌الذکر،^۱ به معنی «پادشاه خوب»، و بنابراین، ترکیبی از یک *prst'y* و *hu-* مذکور در کتیبه پایکولی نباشد. از نظر مقایسه درونی زبان کتیبه‌ها احتمال شروو قوی‌تر است. در بخش نتیجه خواهیم گفت که این کلمه چه ارتباطی ممکن است با پرستار داشته باشد.

نتیجه

مطالب را می‌توان چنین خلاصه کرد: پرستار فارسی صفتی است که ظاهراً به خلاف قاعده بر روی بن مضارع ساخته شده‌است و این بنا بر مشهور به سبب مشابهت بن مضارع آن با بن ماضی بعضی افعال بوده‌است. اما اینکه از افعال هم‌ریشه و مشابهی مانند ایستادن و فرستادن کلماتی مانند *ایستار و *فرستار در ادوار قدیم‌تر زبان ساخته نشده ممکن است سبب تضعیف این رأی شود. از طرف دیگر، *paristār* در متون پهلوی چندان پرکاربرد نیست^۲ و در متون موجود مانوی، که غالباً کهن‌ترند، هیچ شاهدهی ندارد. در کتیبه‌های ساسانی نیز، که قدیم‌ترین اسناد موجود از فارسی میانه‌اند (اگر نخواسته باشیم از فارسی

۱. *hu-* و *duš-* هر دو نوع ترکیب را می‌سازند و این کاربرد دوگانه را در ایرانی باستان و میانه و نو در خود داشته‌اند. به همین سبب، تحلیل کلمه‌ای مانند *huparistā* به هر دو صورت ممکن است: «دارای *paristā* خوب» (ملکی)، «*paristā* خوب» (وصفی). در صورت دوم، *paristā* صفت جانشین اسم است و گفتیم که تلقی ژینوی، که کلمه را به «خادم خوب» ترجمه کرده، همین است. در مورد کاربرد قید دوم (*hu-* و *duš-* در اصل قیدند نه پیشوند) در ترکیبات وصفی، دشنام فارسی و *duš-xwadāy* پهلوی به معنی «حاکم بد» (در برابر *hu-xwadāy*) را می‌توان مثال زد.

۲. در بعضی از مجموعه متن‌هایی که امروز به آن «پیکره» می‌گویند ظاهراً می‌توان شواهد بیشتری از *paristār* در متون پهلوی یافت، ولی واقع آن است که آن شواهد، تا آنجا که بعضی دوستان به نظر بنده رساندند، حاصل بد خواندن متن‌ها هستند به جای *frēftār*، فریفتار فارسی.

میان در ادوار قبل از حکومت ساسانیان سخن بگوییم)، نشانی از این کلمه نیست. از این جا و در نبود شواهد کهن ظاهراً باید چنین استنباط کرد که این کلمه در حدود اواخر دوره ساسانی ساخته شده است و یکی از عوامل زیر، یا هر سه، در ساخت آن مؤثر بوده است (احتمالات ضعیف‌تر صفحات قبل را عجزاً کنار گذاشتیم، بی آنکه یکسره آن‌ها را نفی کرده باشیم): (۱) قیاس با افعال مشابه ماضی؛ (۲) تبدیل *paristīdār* (*paristītār*) به *paristār* به واسطه حذف به قرینه؛ (۳) تبدیل *paristā^y* (به شرط وجود این کلمه در معنی صفتی؛ ← سطور قبل) به *paristār*. درست به واسطه همان محرک معنایی و دستوری که *raθaēštā-* را تبدیل به *raθaēštār-* کرده و در صفحات قبل درباره آن بحث شد. در هر یک از این سه، موجب یا محرکی هست که می‌توانسته باعث به وجود آمدن *paristār* شده باشد، اما احتمال آخر ممکن است به شرط درستی تحلیل شرو و کنار رود و احتمال اول نیز به سببی که در صفحات قبل گذشت تضعیف شود؛ کاربرد اندک *paristīdār* نیز ممکن است ساخت آن را تصنعی بنماید و احتمال دوم را تضعیف کند، ولی استعمال آن در زبان (در کنار صفت فاعلی *paristag*، که یکی، یعنی *paristīdār*، برای اهل زبان آشکار است که بنا بر قاعده بر روی بن ماضی و دیگری، یعنی *paristag*، بر روی بن مضارع ساخته شده) در عین حال می‌توانسته تا دوره‌ای مانع از ساخت *paristār* در فارسی میانه شود، به سبب روشنی ساخت آن‌ها و تمایز آن‌ها در ساخته شدن بر بن ماضی و مضارع؛ هر چند که در فرایند قیاس، اهل زبان همیشه به ساخت‌های دستوری‌ای که ممکن است مانع به وجود آمدن ساخت جدید شود لزوماً توجه ندارند. به علاوه، احتمال اول را گرچه بعضی ملاحظات ممکن است تضعیف کند، هر یک از موجبات ۲ و ۳ (در مورد ۳ به شرط نادرست بودن تحلیل شرو) ممکن بوده در تقویت آن در ذهن اهل زبان مؤثر بوده باشند و با این وصف، در ساخت *paristār* بیش از یک علت در کار بوده باشد. با این حال، به دلیل نقص شواهد و معلوم نبودن تاریخ درست تألیف متن‌ها، داوری در این باره ظاهراً آسان نیست و به دقت نمی‌توان گفت که کدام یک از این موجبات در ساخت *paristār* مؤثر یا مؤثرتر بوده است؛ آنچه می‌توان گفت این است که اشتقاق قدیمی *-parištār** را باید کنار گذاشت.

منابع

- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۸۶)، کتاب پنجم دینکرد، تهران، معین.
ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران، سمت.
انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۴)، دستور زبان فارسی ۲، تهران، فاطمی.

- تفضلی، احمد (۱۳۸۵)، مینوی خرد، تهران، توس.
- دهخدا، علی‌اکبر و دیگران (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران (دوره جدید).
- راشد محصل، محمد تقی (۱۳۸۵)، وزیدگی‌های زادسپرم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رواقی، علی (۱۳۸۱)، ذیل فرهنگ‌های فارسی، تهران، هرمس.
- سامعی، حسین و ملیحه تفسیری (۱۳۹۳)، الگوهای ساخت واژه در زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- شمس قیس رازی (۱۳۶۰)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش محمد قزوینی و تصحیح مجدد محمد تقی مدرس رضوی، تهران، زوّار.
- صبوری، نرجس‌بانو (۱۳۹۰)، پزشکی به روایت کتاب سوم دینکرد، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فروه‌وشی، بهرام (۱۳۷۸)، کارنامه اردشیر بابکان، تهران، دانشگاه تهران.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴)، فرهنگ سغدی، تهران، فرهنگان.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۷۹)، فرهنگ کوچک پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میرفخرایی، مهشید (۱۳۹۷)، دادستان دینی، پاره دوم (پرسش‌های ۴۱ تا ۹۲)، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Back, M. (1978), *Die sassanidischen Staatsinschriften: Studien zur Orthographie und Phonologie des mittelpersischen der Inschriften*, Acta Iranica 18, Téhéran-Liège.
- Bartholomae, Ch. (1904), *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.
- Benveniste, E. (1969), *Le vocabulaire des institutions indo-européennes*, Vol. 2, Paris.
- Cheung, J. (2007), *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden.
- Debrunner see Wackernagel
- Durkin-Meisterernst, D. (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Brepols, Belgium.
- Durkin-Meisterernst, D. (2014), *Grammatik des Westmitteliranischen (Parthisch und Mittelpersisch)*, Wien.
- Gignoux, Ph. (1972), *Glossaire des inscriptions pehlevies et parthes*, London.
- Gignoux, Ph. (1991), *Les quatre inscriptions du mage Kirdir*, Paris.
- Grassmann, H. (1964), *Wörterbuch zum Rig-Veda*, Wiesbaden.
- Harnack, D. (1970), "Parthische Titel," in F. Altheim, and R. Stiehl, *Geschichte Asiens im Altertum*, Berlin, pp. 492-549.

- Henning, W. B. (1933), "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfantexte," *Zeitschrift für Indologie und Iranistik* 9, pp. 158-253.
- Henning, W. B. (1933), "Mitteliranisch," in B. Spuler (ed.), *Handbuch der Orientalistik I*, IV, 1, Leiden, pp. 20-130.
- Horn, P. (1898-1901), "Neupersische Schriftsprache," in W. Geiger and E. Kuhn (eds.), *Grundriss der iranischen Philologie*, I/2, Strassburg, pp. 1-200.
- Humbach, H. and P. O. Skjaervo (1978-1983), *The Sassanian Inscription of Paikuli*. Part 1: *Supplement to Herzfeld's Paikuli*, by H. Humbach; Part 2: *Synoptic Tables*; Part 3.1: *Restored Text and Translation*; Part 3.2: *Commentary*, by P. O. Skjærvø, Wiesbaden.
- Huysse, Ph. (1999), *Die dreisprachige Inschrift Šābuhrs I. an der Kaba-i Zardušt (ŠKZ)*, 2 Vols., London.
- Huysse, Ph. (2002), *Le y final dans les inscriptions moyen-perse et la 'loi rythmique' proto-moyen-perse*, Paris.
- Kellens, J. (1974), *Les noms-racines de l'Avesta*, Wiesbaden.
- Kotwal, F. and Ph. Kreyenbroek, (2003), *Ērbadistān ud Nirangestān, Vol. 3, Paris*.
- MacKenzie, D. N. (1989), "Review of M. Back, *Die sassanidischen Staatsinschriften*," in *Indogermanische Forschungen* 87, pp. 280-297.
- MacKenzie, D. N. (1982 [1983]), "Kerdir's inscription," in Georgina Hermann *et al.*, *The Sasanian Rock Reliefs at Naqsh-e Rostam* (Iranische Denkmäler, Lief. 13), pp. 35-72.
- Monier-Williams, M. (1899), *A Sanskrit-English Dictionary*, Oxford.
- Morano, E. (2000), "A survey of the extant Parthian Crucifixion Hymns," in E. Emmerick, W. Sundermann and P. Zieme (eds.), *Studia Manichaica, IV., Internationaler Kongress zum Manichäismus*, Berlin, pp. 398-429.
- Nyberg, H. S. (1974), *A Manual of Pahlavi*, Vol. 2, Wiesbaden.
- Salemman, C. H. (1895-1901), "Mittelpersisch," in W. Geiger und E. Kuhn (eds.), *Grundriss der iranischen Philologie*, I/1 Strassburg, pp. 249-332.
- Scarlata, S. (1999), *Die Wurzelkomposita im Rg-Veda*, Wiesbaden.
- Szemerényi, O. (1975), "Iranica V," in *Monumentum H. S. Nyberg II*, Acta Iranica 5, Téhéran - Liège, pp. 313-394.
- Tichy, E., (1994), *Die Nomina agentis auf -tar- im Vedischen*, Heidelberg.
- de Vaan, M. (2003), *The Avestan Vowels*, Amsterdam - New York.
- Wackernagel, J. and Debrunner, A. (1905-1954), *Altindische Grammatik*. Vol. II.1: Einleitung zur Wortlehre: Nominalkomposition; Vol. II.2: Die Nominalsuffixe; Vol. 3: Deklination der Nomina, Zahlwörter, Pronomina, Göttingen.